

خواهد بود. اگر فرهنگ یا فرهنگ‌های غالب و تأثیرگذار فاقد ویژگی‌های مطلوب باشند، نظام جهانی با چالش‌ها و تضادهای درونی مواجه خواهد شد.

فرهنگ امپراطوری و سلطه، جامعه جهانی را به بخش‌های مرکز و پیرامون تقسیم می‌کند. این پدیده ضمن آنکه کشورهای پیرامون را به مرکز وابسته می‌کند، زمینه ستیز و چالش بین آنها را نیز ایجاد می‌نماید.

هنگامی که جامعه جهانی عرصه حضور فعال فرهنگ‌های متفاوت باشد، نظام جهانی صحنه تعاملات، گفت و گوها یا برخوردهای فرهنگی و تمدنی خواهد بود و در این صورت چالش‌ها نیز از نوع چالش‌های بین فرهنگی و تمدنی خواهد بود.

درباره تفاوت چالش‌ها و ستیزهای درون یک فرهنگ با چالش‌ها و ستیزهای بین دو فرهنگ در سطح جهان همفکری کنید و برای هر یک نمونه بیاورید.



جامعه جهانی در گذشته و حال

جامعه جهانی در گذشته چگونه بوده است؟ و در دوران جدید چه ویژگی پیدا کرده است؟

روابط بین‌الملل و نظام جهانی، قبل از ظهور غرب جدید به صورت امروز نبوده است، فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف هر یک در بخشی از جهان حاکمیت و قدرت سیاسی مربوط به خود را به وجود آورده بودند.

روابط اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی بین کشورهای مختلف با حاکمیت‌های متفاوتی که داشتند، برقرار بود و نظامی که از طریق این روابط شکل می‌گرفت به گونه‌ای نبود که سرنوشت تعاملات فرهنگی را تابع روابط سیاسی، نظامی یا اقتصادی قرار دهد. به همین دلیل اگر برخی از کشورها از جهت نظامی مورد هجوم قرار می‌گرفتند، در صورتی که از ظرفیت فرهنگی برتری برخوردار بودند، گروه مهاجم را درون خود هضم و جذب می‌کردند و برای فرهنگ‌های مختلف نیز امکان عبور از مرزهای جغرافیایی از مسیر روابط تجاری یا گفت و گوهای مستقیم علمی و معرفتی وجود داشت.



فرهنگ ایرانی به رغم پیروزی یونانیان، در دوره حاکمیت سلوکیان، هویت خود را حفظ کرد. چین با آنکه از مغولان شکست خورده بود، فرهنگ خود را بر آنان تحمیل کرد. جامعه اسلامی نیز شکست نظامی از مغول را با غلبه فرهنگی بر آنان جبران کرد. نشر و گسترش اسلام نیز متکی بر قدرت سیاسی و نظامی آن نبود. بسط و گسترش فرهنگ اسلامی، مرهون قوت و قدرت فرهنگی آن بود و ایرانیان، اجبار و الزامی به مسلمان شدن نداشتند و به تدریج اسلام را پذیرفتند. همان گونه که مسلمانان آسیای جنوب شرقی - که اینک قریب یک چهارم جمعیت جهانی اسلام را تشکیل می دهند - فارغ از قدرت سیاسی اسلام، از طریق تجارت، با فرهنگ اسلامی آشنا شدند و به آن روی آوردند.

ظهور فرهنگ غرب از سده هفدهم تا بیستم، شکل جدیدی به روابط بین‌المللی و نظام جهانی بخشید. در دو سده نوزدهم و بیستم، نظامات سیاسی، اقتصادی جدیدی شکل گرفت و این نظامات، جوامع غربی را به صورت جوامع مرکزی و دیگر جوامع را به صورت جوامع پیرامونی در آورد. طی این مدت، موقعیت فرهنگی کشورهای غیر غربی نیز در حاشیه روابط و نظامات سیاسی و اقتصادی جهانی، وضعیتی متزلزل و آسیب پذیر پیدا کرد.

با توجه به آنچه پیش از این درباره سه مرحله استعمار، استعمار نو و استعمار فرانو دانستید، موقعیت فرهنگی جوامع غیر غربی را در این سه مرحله توصیف کنید.



○ شکل‌گیری نظام نوین جهانی

جوامع غربی چگونه در روابط بین‌الملل تأثیر گذاشتند و نظام جهانی نوین چگونه پدید آمد؟

در فرایند تکوین نظام نوین جهانی مراحل چهارگانه زیر رخ داد:

اول: پیدایش قدرت‌های سیاسی سکولار،

دوم: پیوند قدرت با تجارت، سرمایه و صنعت،

سوم: به خدمت گرفتن مبلّغان مذهبی و سازمان فراماسونری،

چهارم: ادغام جوامع در نظام جهانی استعمار.

● پیدایش قدرت‌های سکولار:

زوال تدریجی قدرت کلیسا منجر به حاکمیت قدرت‌های منطقه‌ای فئودال‌ها و اربابان بزرگ (کنت‌ها و لردها) شد. در نهایت با انقلاب فرانسه دولت‌هایی شکل گرفت که به طور رسمی، گسست خود را از دین اعلام کردند. این دولت‌ها بر خلاف حکومت‌های گذشته، خود را با هویتی دینی و معنوی نمی‌شناختند؛ بلکه خود را در ابعاد جغرافیایی، تاریخی و خصوصاً نژادی و قومی تعریف می‌کردند و در نهایت دولت-ملت‌های^۱ جدید از این طریق پدید آمدند.



۱. به واحدهای اجتماعی که در سرزمینی به نام کشور مستقرند و دارای نظام سیاسی، اقتصادی، آموزشی یگانه‌ای هستند، از آن جهت که اعضای آن خود را «ملت» می‌شناسند و توسط یک دولت اداره و نمایندگی می‌شوند «دولت-ملت» می‌گویند. به این واحدها، «گروه سرزمینی» و «جامعه» نیز گفته می‌شود.

● **پیوند قدرت با تجارت، سرمایه و صنعت:**

رشد تجارت، بردگی سیاه‌پوستان آفریقایی و انتقال آنها به مزارع آمریکایی و انتقال ثروت به جوامع اروپایی موجب شد تا صاحبان ثروت، جایگاه برتری نسبت به زمین‌داران پیدا کنند. دولت‌ها برای تقویت قدرت خود نیاز به سرمایه و پول بازرگانان داشتند، و بازرگانان برای تجارت و سود، نیازمند حمایت ناوگان نظامی دولت مردان بودند و بدین ترتیب، پیوند قدرت با ثروت و تجارت شکل گرفت. صنعت، عنصر دیگری بود که بر فرایند انباشت ثروت و موقعیت سرمایه‌داران افزود.



● **به خدمت گرفتن مبلغان مذهبی و سازمان‌های فراماسونری:**

کشورهای غربی، نیاز به مواد خام، نیروی کار ارزان و بازار مصرف کشورهای غیرغربی داشتند. آنها برای تأمین منافع اقتصادی نیازمند در هم شکستن مقاومت‌های فرهنگی اقوامی بودند که سلطه و نفوذ آنها را تحمل نمی‌کردند. کشورهای غربی برای این منظور، در نخستین مراحل از مبلغان مذهبی و سازمان‌های فراماسونری استفاده می‌کردند. دولت‌های سکولار غربی در حمایت از مبلغان مسیحی انگیزه دینی نداشتند. آنها همان‌گونه که ابتدا حرکت‌های پروتستانی را برای حذف قدرت کلیسا و ایجاد یک سیاست سکولار به خدمت گرفتند، اینک از تبلیغ مسیحیت برای بسط جهانی قدرت خود استفاده می‌کردند، آنان با تبلیغ مسیحیت، فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی را دچار اختلال می‌کردند و از طریق سازمان‌های فراماسونری نیز بر نخبگان سیاسی کشورهای دیگر تأثیر می‌گذاشتند.



فراماسونری

در قرون وسطی، بناهایی که برای ساختن قصرها و کلیساها در شهرهای مختلف تردد داشتند، در مقایسه با اشراف، شاهزادگان و مقامات روحانی و همچنین انبوه رعیت که در نظام فئودالی فرصت تحرک اجتماعی و جغرافیایی نداشتند، از هویت صنفی واحدی برخوردار بودند.

روابط استاد شاگردی که همراه انتقال مهارت های فنی ایجاد می شد، بر انسجام صنفی این گروه می افزود. بورژوازی و سرمایه داری نوپای غربی که در جامعه فاقد پایگاه اشرافی یا موقعیت اجتماعی موجهی بود، نظام ارزشی و طبقاتی موجود را مغایر با منافع خود احساس می کرد.

هسته های نخستین این گروه که بیشتر یهودیان زراندوز غربی بودند، با نفوذ در سازمان های صنفی بناها که از دو طبقه اشراف و روحانیون متمایز بودند به گسترش تعلیم و اندیشه های آزادی خواهانه ای پرداختند که با معیارهای اشرافی مسیحی موجود درگیر بود.

آنها با استفاده از رمزها و نمادهای مذهبی یهود کوشیدند تاریخچه حرکت خود را به تلاش های حضرت سلیمان در جهت ایجاد جامعه جهانی نسبت دهند.

در تعلیم آنها هر فراماسونر حیوانی است که با ورود به لژ، به سوی آدمیت و انسانیت حرکت می کند و می کوشد تا با ساختن و صیقل دادن ویژگی های انسانی خود، خویشتن را به صورت سنگ صافی در آورد که شایستگی پی ریزی جهان مورد نظر را داشته باشد؛ بنابراین، آرمان سیاسی فراماسونرها جهان وطنی (کاسموپولیتیسیم) است.



نشانه های فراماسونری با الهام از سمبل های مصر باستان

شعارهای انسانی و سیاسی آنها علاوه بر مخالفت با نظام اشرافی، هویتی ضد دینی داشت.

پرداختن به تاریخچه سازمان های ماسونی و نقش آنها در تحولات اجتماعی معاصر غرب، به معنای استناد این تحولات به شبکه های تشکیلاتی این مجموعه نیست، هر چند که نقش آنها نیز قابل انکار نیست.

تحولات تاریخی عمیق تر از آن است که به اجتماع سرّی یک گروه و توطئه و پنهان کاری آنها برگردد. در سلسله علل این تحولات، قبل از آنکه نوبت به تشکل های سرّی یا سازمان های سیاسی برسد، در قالب نظام های فکری خاصی ظهور پیدا می کنند و آن گاه که اندیشه و تفکری خاص رواج پیدا کرد عناصر مستعد و مناسب با خود را از میان گروه های مختلف اجتماعی جذب می کند و سازمان های متشکل آموزشی و سیاسی متناسب را پدید می آورد.

سازمان های ماسونی یکی از این ابزارهای آموزشی- سیاسی بود که غرب در تکوین خود به آن نیاز داشت. غرب هنگام هجوم به مناطق غیر غربی از این سازمان ها برای تأمین نیازهای نوین خود کمک گرفت.

فراماسونرها که در حاکمیت سیاسی کشورهای غربی سهیم بودند، از شکل ماسونی خود برای بسط اندیشه های غربی در میان رجال و نخبگان سیاسی و اقتصادی کشورهای غیر غربی بهره جستند.

آنها با عضوگیری از این گونه افراد، شخصیت و هویت سیاسی آنها را که متعلق به نظام سنتی یا قومی جامعه بومی بود، از آنها سلب کرده و شخصیت نوین کاذبی را که در ارتباط با فراماسونری غرب بود، به آنان القا می کردند.

یک فراماسونر غیر غربی که معمولاً از رجال سیاسی کشور متبوع خود است قبل از آنکه خود را کارگزار دولت متبوع بداند، برادر و هم مسلک وزیر امور خارجه انگلستان یا پادشاهان کشور غربی می داند که در لژ او، یا در لژی دیگر دارای سمت استادی است.

او با ورود به لژ و آشنایی با تعالیم آن، خود را جزء تشکیلات بزرگی می‌بیند که در تکوین تمدن غرب نقش دارد و اینک قصد تحول و تبدیل همهٔ جهان و تصرف همهٔ آن را دارد.

لژهای ماسونی در دهه‌های نخست ورود خود به کشورهای غیر غربی، برای تازه واردان از جاذبهٔ فرهنگی و سیاسی برخوردار است؛ ولی در دهه‌های بعد، پس از آنکه دیدگاه‌های غربی از طریق نظام آموزشی به متن اندیشه و ذهن جامعه راه یافت، جاذبهٔ فرهنگی خود را از دست داده و بیشتر به صورت گروه‌های سیاسی باقی می‌مانند.

● ادغام جوامع در نظام جهانی استعمار:

استعمار مهم‌ترین عامل برای ادغام جوامع غیر غربی در نظام جهانی جدید بود. کشورهای استعمارزده به دو نوع تقسیم می‌شوند، برخی از آنها توسط استعمارگران به اشغال کامل نظامی درآمدند؛ ولی جوامعی که از قدرت مقاومت بیشتری برخوردار بودند و کشورهای غربی نمی‌توانستند به صورت مستقیم آنها را تحت سلطهٔ سیاسی خود در آورند، از طریق نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جامعهٔ جهانی جدید ادغام شدند. در دورهٔ استعمار این گونه جوامع تحت نفوذ کشورهای استعمارگر قرار گرفته و در شرایط نیمه استعماری به سر می‌بردند؛ مانند چین، عثمانی و ایران.

جوامع استعمارزده به رغم مقاومت‌هایی که طی قرن بیستم انجام دادند، با استعمار نو و استعمار فرانو مواجه شدند.

سربازان انگلیسی، نماد استعمار



چین که بزرگ‌ترین کشور شرق آسیا بود، در قرن نوزدهم از طریق تهدید نظامی، نفوذ گروه‌های مبلغ مسیحی و روابط اقتصادی به صورت کشوری ضعیف درآمد که هر بخش آن تحت تسلط یکی از کشورهای اروپایی بود.

عثمانی بزرگ‌ترین امپراطوری اسلامی محسوب می شد و قلمرو آن از عربستان، عراق، سوریه، فلسطین، مصر، ترکیه کنونی تا بلغارستان و بالکان (از جمله بوسنی کنونی) گسترده بود و مرزهای جوامع اروپایی را تهدید می کرد. این امپراطوری نیز در اثر نفوذ گروه‌های مبلغ مسیحی و فراماسونری، تهدید نظامی و روابط اقتصادی، در قرن نوزدهم از هم پاشید. بخش‌های عمده‌ای از آن جدا شد و ده‌ها کشور از درون آن سر برآوردند و هر کدام تحت سلطه یکی از کشورهای اروپایی درآمدند.

مصر، سوریه، لبنان، اردن، عربستان، عمان، یمن، عراق و کویت مجموعه کشورهایایی اند که در همین دوره از عثمانی جدا شدند و به صورت کشورهای جدید، تحت نفوذ و سیطره جوامع اروپایی قرار گرفتند.

زاین که از قرن هفدهم و بعد از نفوذ مسیحیت، دروازه‌های خود را به روی کشورهای غربی بسته بود، با تهدید کشورهای اروپایی مجبور به برقراری روابط تجاری، تحت شرایط مورد نظر کشورهای اروپایی شد.

ایران نیز در این دوره، سرنوشتی مشابه چین و عثمانی پیدا کرد.

بخش‌هایی از آن در شمال غربی و شمال شرقی و شرق (آذربایجان، گرجستان، ترکمنستان، افغانستان و...) جدا شدند و به صورت کشورهایی مستقل (افغانستان) یا بخش‌هایی از روسیه درآمدند.

بقیه قلمرو ایران در شمال، تحت نفوذ روسیه و در جنوب، تحت نفوذ انگلیس قرار گرفت و از نظر اقتصادی به اروپا وابسته شد. به این ترتیب، پیکره جهان قدیم فرو ریخت و جهانی جدید سر برآورد.



گستره امپراطوری عثمانی

درباره هویتی که کشورهای تازه تأسیس پیدا می کنند و تاریخی که برای هویت آنها تدوین می شود، تأمل کنید. (در درس بعد در این باره مطالب بیشتری می آموزیم.)



جامعه جهانی، نظام جهانی،
.....
.....



شبکه روابط پایداری که در یک دوره تاریخی بین جوامع مختلف شکل می‌گیرد
نظام جهانی است.
.....
.....
.....



.....
.....
.....
.....

تحولات نظام جهانی



○ تحولات اقتصادی - سیاسی

نظام جهانی، ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارد. این نظام پس از حضور استعمار، در هر یک از ابعاد مذکور، تحولاتی در پی داشته است. تحولات اقتصادی و سیاسی این نظام کدام است؟

عملکرد اقتصادی کشورهای غربی در چارچوب دولت - ملت های جدید شکل گرفت. قدرت سیاسی این دولت ها با منافع اقتصادی صاحبان ثروت و صنعت و تجارت هماهنگ بود. رقابت های سیاسی استعمارگران به ویژه در مناطق استعمارزده با منافع اقتصادی آنان پیوند می خورد.

کشورهای استعمارگر در مرتبه اول، ساختار اقتصادی کشورهای استعمارزده را دگرگون کردند؛ نظام اقتصادی کشورهای غیرغربی پیش از استعمار، اغلب در تعامل با محیط جغرافیایی خود و به گونه ای مستقل عمل می کرد. روابط تجاری نیز در حدی نبود که استقلال سیاسی آنان را در معرض خطر قرار دهد؛ اما در دوران استعمار، اقتصاد



کشورهای استعمار شده و تحت نفوذ در راستای پاسخ به نیازهای اقتصادی کشورهای غربی، به تدریج تغییر می‌یابند و ویژگی‌های مهم زیر را پیدا می‌کنند:

● **اول:** به بازار مصرف کالاهای تولید شده کشورهای غربی

تبدیل می‌شوند.

● **دوم:** نیروی کار و مواد خام مورد نیاز کشورهای غربی را تأمین می‌کنند.

● **سوم:** در اغلب موارد، کشورهای تحت نفوذ و استعمار زده به سوی اقتصاد تک محصولی

سوق داده می‌شوند؛ به این معنا که صادرات آنها، به یک ماده خام محدود می‌شود.

● **چهارم:** تک محصولی شدن اقتصاد کشورهای استعمارزده، قدرت چانه‌زنی در اقتصاد

جهانی را از آنان می‌گیرد، و این پدیده، موجب وابستگی اقتصادی آنها به کشورهای

استعمارگر می‌شود.

● **پنجم:** وابستگی اقتصادی کشورهای استعمار زده به قدرت برتر سیاسی و نظامی

کشورهای استعمارگر، موجب می‌شود تا مبادلات تجاری در سطح جهانی به گونه‌ای غیر

متعادل انجام شود و جریان ثروت، به طور مستمر به سوی کشورهای غربی ادامه پیدا کند.

● **ششم:** کشورهای غربی به اقتضای بازار مصرف، برخی از صنایع وابسته را به کشورهای

استعمار زده منتقل می‌کنند؛ ولی این انتقال، در جهت استقلال یا تعدیل جهانی ثروت عمل

نمی‌کند؛ بلکه در جهت منافع بیشتر کشورهای استعمارگر است و بدین ترتیب با رشد و

تحول کشورهای استعمارزده نیز فاصله و وابستگی کشورهای غربی و غیر غربی، همچنان

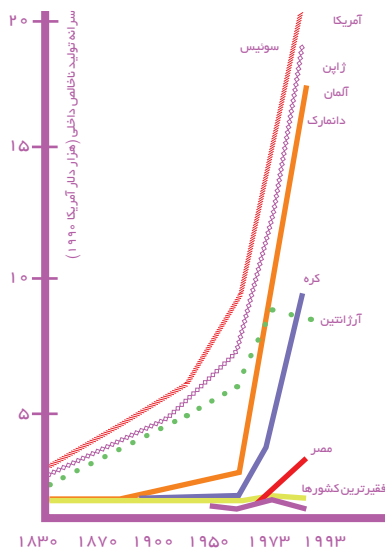
حفظ می‌شود.



کشتزارهای قهوه آمریکای لاتین

مزارع پنبه هند

هفتم: وابستگی کشورهای استعمارزده، مسئله‌ای است که امکان عبور از مرحله استعمار به استعمار نو را برای کشورهای استعمارگر پدید می‌آورد؛ زیرا کشورهای غربی بعد از آنکه با مقاومت‌های سیاسی و نهضت‌های آزادی بخش کشورهای استعمارزده مواجه می‌شوند، استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهای استعمارزده را به رسمیت می‌شناسند؛ اما اقتصاد وابسته کشورهای استعمارزده، دولت‌های مستقل این کشورها را ناگزیر از قرار گرفتن در چرخه نامتعادل جهانی توزیع ثروت می‌کند.



گسترش شکاف‌های میان کشورهای ثروتمند و فقیر بین سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۹۹۳ میلادی^۱

اقتصاد ایران تا دوران قاجار بر مدار دامداری و کشاورزی شکل می‌گرفت. درباره؛ الف: تأثیر تخته قاپوکردن ایلات، در دوران رضاخان و انقلاب سفید در دوران محمدرضاپهلوی بر دامداری و کشاورزی ایران؛ ب: نقش صادرات نفت در تک محصولی کردن اقتصاد ایران، مطالعه کنید.



افول دولت - ملت‌ها و جهانی شدن

دولت - ملت‌های جدید در نظام جهانی نوین چگونه به وجود آمدند؟ و چه تفاوتی با حاکمیت‌های پیشین دارند؟ آیا در جامعه جهانی باقی خواهند ماند؟

دولت - ملت‌های جدید حاکمیت‌های سیاسی - اقتصادی نوینی بودند که نخستین بار در اروپای غربی با افول قدرت کلیسا پدید آمدند. آنها بر خلاف حاکمیت‌های پیشین، هویتی دینی و معنوی برای خود قائل نبودند و صورتی کاملاً سکولار و دنیوی داشتند. هویت آنها اغلب هویتی ناسیونالیستی و قوم‌گرایانه است. این کشورها در مسیر توسعه و

۱. گیدنز، ص ۱۰۳.

گسترش خود به صورت قدرت های استعماری در آمدند، و به تبع فتوحات استعماری، جغرافیای سیاسی جدیدی را در مناطق حضور خود برای دیگر فرهنگ ها پدید آوردند. به دنبال آن، برای هر یک از این مناطق، هویت جدیدی را تعریف کردند و بدین ترتیب، صورت استعماری دولت - ملت های جدید در بخش دیگر جهان شکل گرفت. هویت های جدیدی که برای هر یک از این مناطق جغرافیایی جدید ساخته می شود نیز هویتی قومی و سکولار است.

بازیم

با فروپاشی خلافت عثمانی به تناسب مناطق نفوذ دولت های استعماری، کشورهای جدیدی تأسیس شدند و ناگزیر برای هر یک از آنها هویت ملی جدیدی تعریف شد. هویت این مناطق در دوران عثمانی، هویتی اسلامی بود که در خلافت عثمانی وحدت سیاسی می یافت و ویژگی های قومی، نژادی و تاریخی آنها ذیل فرهنگ اسلامی تعریف می شد.

در هویت سازی های جدید، ابعاد نژادی و قومی بخش های مختلف با کاوش های باستان شناسان شناسایی شده و برجسته می شود. در این فرایند، اسلام به عنوان یک عنصر زنده، فعال و هویت بخش به فراموشی سپرده می شود. شگفت آنکه، قبله گاه اول مسلمانان، یعنی بیت المقدس، محل تشکیل دولت مهاجران غاصب صهیونیست می شود.

مکه، قبله زنده امت اسلامی، در تصرف فرقه تازه تأسیسی قرار می گیرد که با حمایت دولت استعماری انگلیس قدرت می گیرد. در حالی که در دیگر مناطق جهان اسلام آثار تاریخی باستانی قبل از اسلام جهت هویت سازی های نوین مورد کاوش قرار می گیرد، در منطقه نزول وحی، همه آثار باقیمانده از صدر اسلام به اسم توحید و مبارزه با شرک با خاک یکسان می شود.



عواملی که سبب پیدایش صورت جدید دولت-ملت ها در تاریخ معاصر بشری شدند، در سدهٔ اخیر تغییر یافته‌اند و به دنبال آن، نقش کشورها و دولت‌های آنها نیز در نظم جهانی تغییر کرده است. برخی از این فرایندها جدید با عنوان جهانی شدن یاد می‌کنند. اقتصاد سرمایه محور، در حرکت‌های آغازین خود، نیازمند حمایت سیاست‌های قومی و منطقه‌ای بود؛ ولی به تدریج انباشت ثروت و پدید آمدن شرکت‌های بزرگ چند ملیتی و گسترش صنعت ارتباطات، از اهمیت مرزهای سیاسی کاست. با شکل‌گیری نهادهای بین‌المللی و بازارهای مشترک منطقه‌ای، سرمایه‌گذاری شرکت‌های بین‌المللی به منطقه‌ای خاص محدود نمی‌شود، آنها با استفاده از شبکه‌های عظیم اطلاعاتی، تغییرات اقتصادی در سطح جهانی را شناسایی و مدیریت می‌کنند. کانون‌های ثروت و قدرت برای حفظ منافع خود، از طریق سازمان‌های بین‌المللی، موانع موجود بر سر راه تجارت بین‌المللی را نیز بر می‌دارند و استقلال اقتصادی کشورهای مختلف و سیاست‌های ملی را مخدوش می‌سازند.

ارزش فروش شرکت‌های بزرگ در مقایسه با تولید ناخالص داخلی برخی از کشورها ۱۹۹۷

کشور یا شرکت	تولید ناخالص داخلی یا کل فروش /میلیارد دلار آمریکا	کشور یا شرکت	تولید ناخالص داخلی یا کل فروش /میلیارد دلار آمریکا
جنرال موتورز	۱۶۴	ماروبنی	۱۲۴
تایلند	۱۵۴	یونان	۱۲۳
نروژ	۱۵۳	سومی تومو	۱۱۹
فورد موتور	۱۴۷	اکسون	۱۱۷
میتسویی	۱۴۵	تویوتا موتور	۱۰۹
عربستان	۱۴۰	وال-مارت استورز	۱۰۵
میتسو بیشی	۱۴۰	مالزی	۹۸
لهستان	۱۳۶	فلسطین اشغالی	۹۸
ای تاج	۱۳۶	کلمبیا	۹۶
آفریقای جنوبی	۱۲۹	ونزوئلا	۸۷
رویال دوچ/شل گروپ	۱۲۸	فیلیپین	۸۲



Shell



ExxonMobil



TOYOTA

برخی معتقدند: «جهانی شدن، فرایندی است که هیچ اعتنایی به مرزهای ملی ندارد. جهانی شدن در حال ایجاد نظم نوینی است که جریان‌های نیرومند تجارت و تولید بین‌المللی آن را پیش می‌راند»^۱. این دیدگاه مخالفانی نیز دارد؛ زیرا ابعاد اقتصادی و سیاسی جهانی شدن در حال حاضر به گونه‌ای نیست که انسجام مطلوب جهانی را به دنبال آورد؛ بلکه چالش‌ها و تضادهایی را پدید می‌آورد. چالش‌هایی که مقابله با آنها، بیشتر توسط جنبش‌هایی انجام می‌شود که فراتر از مرزهای سیاسی دولت‌ها عمل می‌کنند.



درباره مقاومت‌هایی از قبیل جنبش عدم تعهد، اتحادیه عرب، سازمان کنفرانس اسلامی، جامعه کشورهای آسیای جنوب شرقی (سیتو) و ... که در قالب پیمان‌های منطقه‌ای بین دولت‌ها در برابر سیاست جهانی سازی قدرت‌های برتر اقتصاد اروپایی و آمریکایی شکل می‌گیرند مطالعه کنید. به نظر شما نقاط قوت و ضعف این پیمان‌ها در چیست؟



شانزدهمین اجلاس سران جنبش عدم تعهد



کنفرانس سران سیتو

○ امپراطوری رسانه، علم و فرهنگ

نظام جهانی در عرصه فرهنگی نیز شاهد تحولات زیادی بوده است. این تحولات چه مسیری را طی کرده است؟ صنعت ارتباطات، رسانه و نظام علمی جدید در این تحولات چه تأثیری داشته است؟ آیا تحولات فرهنگی نظام جهانی به جهانی شدن فرهنگ غرب منجر می شود؟

جوامع از دیرباز از طریق تجارت، مهاجرت، جنگ و غیره با یکدیگر برخورد داشته‌اند و این برخوردها سبب انتقال و اشاعه فرهنگ‌ها می شده و مبادلات فرهنگی از این طریق شکل می گرفته است.



برخورد استعماری غرب با دیگر جوامع موجب شد تا جوامع غیرغربی

از نظر اقتصادی و سیاسی در موضع ضعف قرار گیرند. این پدیده اغلب نوعی خود باختگی فرهنگی را نیز در آنها ایجاد می کرد.

در سال گذشته دانستیم، خودباختگی فرهنگی سبب می شود جامعه، حالت فعال و خلاق خود را در گزینش عناصر فرهنگی دیگر از دست بدهد و در نتیجه، عناصر فرهنگ دیگری که در قبال آن به خودباختگی دچار شده است، بدون تحقیق و گزینش و به گونه‌ای تقلیدی فرا گیرد.

در شرایطی که جوامع غیرغربی، مدیریت خود را در گزینش عناصر مناسب فرهنگ غربی از دست می دهند، غرب مدیریت انتقال را در چارچوب اهداف اقتصادی و سیاسی خود به دست می گیرد.

صنعت ارتباطات، عنصر نوینی است که جهان غرب را در این مدیریت یاری می رساند. توسعه صنعت ارتباطات، فاصله‌های زمانی و مکانی را کوتاه و جهان را کوچک کرده و آن را به صورت دهکده‌ای واحد در آورده است.

مرزهای جغرافیایی و سیاسی در این جهان کوچک فرو می‌ریزد و فرهنگ‌های جوامع غیرغربی، در حالی که گرفتار خودبستگی‌اند، بیش از گذشته در دسترس کسانی قرار می‌گیرند که مدیریت فرهنگی جهان را در خدمت کانون‌های قدرت و ثروت اعمال می‌کنند. موقعیت برتر کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا، در عرصه تولید و پخش رسانه، سبب شده است تا ناظران بسیاری، از امپراطوری رسانه‌ای نیز سخن گویند.

از این منظر، امپراطوری فرهنگی تازه‌ای تأسیس شده است که کشورهای کمتر توسعه یافته در برابر آن آسیب پذیرترند؛ زیرا منابع و امکانات لازم برای حفظ استقلال فرهنگی خود را ندارند.

پدیده



ساختمان مرکزی و مدیریت تمامی بیست و دو گول رسانه‌های جهان در کشورهای صنعتی قرار دارد؛ و اکثریت آنها در ایالات متحده‌اند. امپراطوری‌های رسانه‌ای، مثل تایم وارنر، AOL، دیسنی ABC و یاکوم، همگی آمریکایی‌اند.

سایر شرکت‌های رسانه‌ای بزرگ- غیر از امپراطوری مرداک که در ادامه معرفی می‌شود- موارد زیر را شامل می‌شوند: شرکت ژاپنی سونی که مالک محصول صوتی CBS و محصولات تصویری کلمبیاست؛ گروه آلمانی برتلسمان که صاحب محصولات صوتی RCA و مجموعه بزرگی از شرکت‌های انتشاراتی آمریکایی است؛ و شرکت تلویزیونی موندادور متعلق به سیلویو برلوسکونی نخست وزیر سابق ایتالیا است. شکی نیست که محصولات فرهنگی غربی از طریق رسانه‌های الکترونیک در سراسر کره زمین اشاعه می‌یابند. پیکو ای‌یر از «شب‌های ویدئو در کاتماندو» و «دیسکوهی‌های فراوان در بالی» سخن می‌گوید (Iyer ۱۹۸۹). در جمهوری اسلامی ایران فیلم‌های ویدئویی آمریکایی چیزی عادی و رایج است و نوارهای صوتی موسیقی پاپ غربی در بازار سیاه به وفور عرضه می‌شود.

تجمع قدرت رسانه در دست صاحبان ثروت و کانون‌های صهیونیستی نه تنها هویت فرهنگی جوامع غیرغربی را متزلزل می‌گرداند؛ بلکه به گونه‌ای آشکار، ارزش‌های دموکراتیک جهان غرب را نیز به سُخره می‌گیرد. بسیاری از منتقدان، نگران این هستند که تجمع و تمرکز قدرت رسانه در دست چند شرکت یا چند فرد قدرتمند، موجب تضعیف سازوکارهای دموکراسی می‌شود.^۱



روبرت مرداک صهیونیستی است که در استرالیا به دنیا آمده. او یک فرد ثروتمند و رئیس یکی از بزرگ‌ترین امپراطوری‌های رسانه‌ای جهان است. دارایی‌های شرکت نیوز شامل نُه رسانه مختلف است که در هر شش قاره فعالیت

برایم

دارند. در ۱۹۹۶ عواید ناشی از فروش محصولات این شرکت بیش از ۱۰ میلیارد دلار بود.

در سال‌های اخیر مرداک سرمایه‌گذاری هنگفتی روی صنعت پر سود تلویزیون ماهواره‌ای دیجیتال، خصوصاً پوشش رویدادهای زنده ورزشی مثل بسکتبال و فوتبال کرده است.

حکومت‌ها می‌توانند مایه دردسر مرداک شوند؛ چون دست کم در داخل مرزهای خودشان می‌توانند مقرراتی وضع کنند که مالکیت رسانه‌های چندگانه را محدود کنند؛ یعنی وضعیتی که یک شرکت نتواند چندین نشریه و ایستگاه تلویزیونی را به مالکیت خود درآورد.

اتحادیه اروپا نیز نگرانی خود را از وضعیت مسلط شرکت‌های غول‌آسای رسانه‌ای ابراز کرده است؛ اما قدرت مرداک «با توجه به گسترش جهانی‌اش» به این آسانی‌ها مهار نمی‌شود.

قدرت او در حدی است که می‌تواند روی حکومت‌ها اعمال نفوذ کند، اما ماهیت کسب و کار رسانه‌ای و مخابراتی این است که همه جا هست و هیچ جا نیست.



شالوده قدرت مرداک بسیار وسیع؛ اما سایه‌وار و ناپایدار نیز هست!

جهان غرب از طریق رسانه، در وسیع‌ترین شکل، فرهنگ عمومی جوامع غیرغربی را مدیریت می‌کند؛ اما تربیت نخبگان کشورهای غیرغربی بیشتر با تثبیت مرجعیت علمی غرب و توزیع هدفمند علوم طبیعی و انسانی انجام می‌شود.

جوامع غربی بخشی از علوم طبیعی را که مورد نیاز برای خدمت رسانی به کالاهای غربی است، به کشورهای در حال توسعه آموزش می‌دهند؛ ولی از آموزش دانش‌هایی که برای آنها نقش راهبردی دارد، خودداری می‌کنند.

علوم انسانی غربی که بر بنیان‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و همچنین با روش‌های معرفتی بعد از رنسانس شکل گرفته‌اند، حیات و زندگی آدمی را صرف نظر از ابعاد معنوی و متافیزیکی آن، به گونه‌ای سکولار و دنیوی تعریف می‌کنند و سازمان می‌دهند.

ترویج علوم انسانی غربی در کشورهای غیرغربی، عمیق‌ترین تأثیر را در توزیع جهانی فرهنگ غربی ایفا می‌کند؛ زیرا این علوم موجب می‌شوند تا فرهنگ‌های معنوی و دینی، هویت خود را از نگاه فرهنگ غربی بازخوانی کنند. این پدیده، فرهنگ‌ها را از علمی که مبتنی بر بنیان‌های معرفتی دینی و قدسی‌شان باشد، محروم می‌گرداند.



نیروگاه اتمی بوشهر

دلیل تلاش کشورهای غربی برای ممانعت از دستیابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای چیست؟ چرا در برابر تلاش جامعه علمی ایران برای تدوین علوم انسانی مبتنی بر نیازهای بومی و مبانی معرفتی اسلامی مقاومت می‌شود؟



امپراطوری رسانه،



جهان غرب تلاش می‌کند از طریق رسانه، فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی را مدیریت کند.



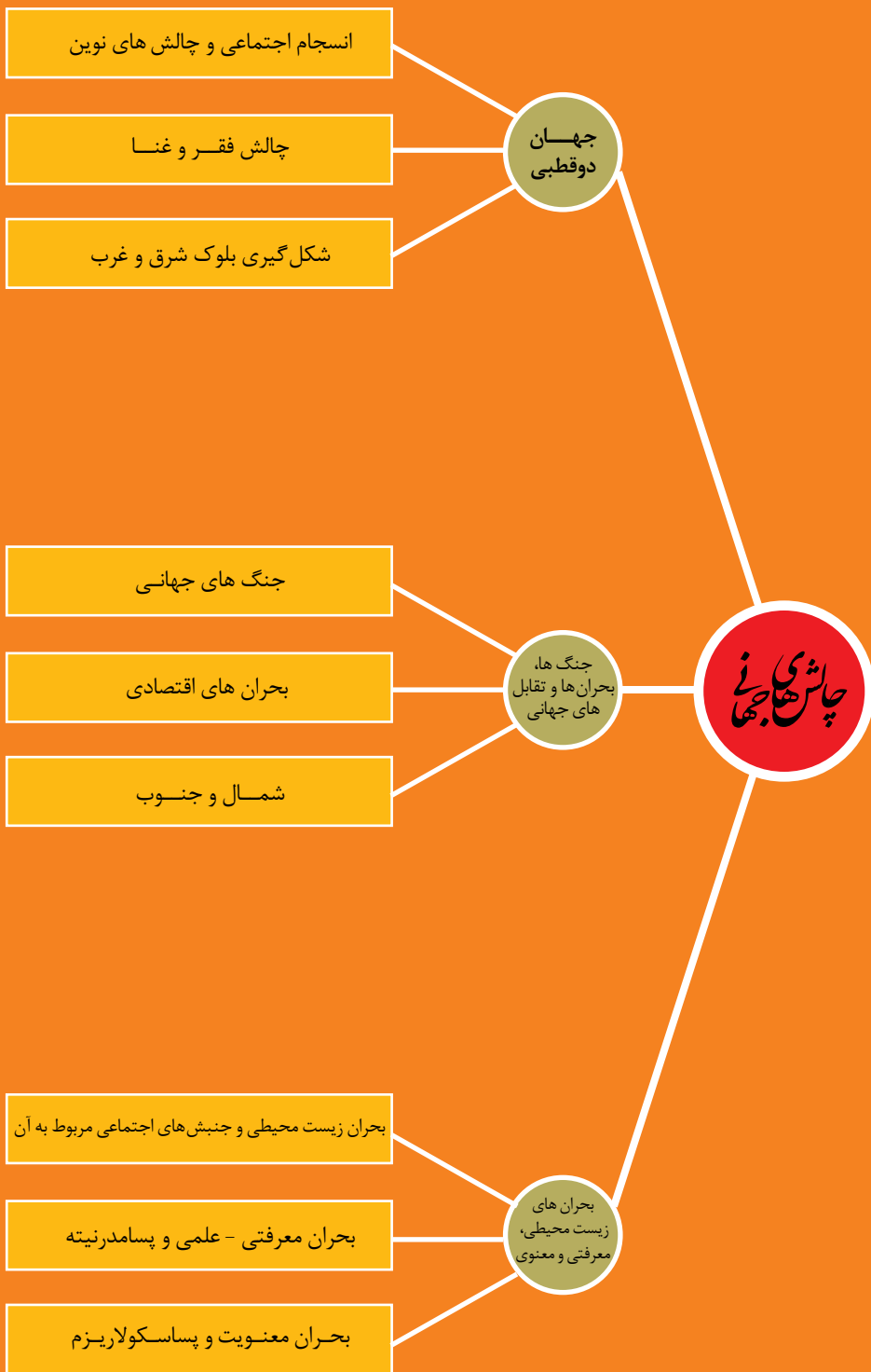


فصل سوم

● فصل سوم ● چالش‌های جهانی ●

○ انتظار می‌رود در پایان این فصل، دانش‌آموز:

۱. تفاوت چالش‌های درون‌تمدنی و برون‌تمدنی را بداند.
۲. به اجمال تفاوت‌ها و شباهت‌های نظام‌های سوسیالیستی-کمونیستی و لیبرالیستی غرب را تشخیص دهد.
۳. چالش فقر و غنا را به عنوان چالش ذاتی نظام جهانی غرب تحلیل کند.
۴. تفاوت و ارتباط بحران‌های اقتصادی و مسئله فقر و غنا را در نظام جهانی غرب تشریح کند.
۵. تفاوت دو قطبی‌های «بلوک شرق و غرب» و «کشورهای شمال و جنوب» را توضیح دهد.
۶. جنگ‌های جهانی را با جنگ‌های پیشین تاریخ بشر از نظر علل پیدایش و پیامدهای آنها مقایسه کند.
۷. بحران‌های زیست‌محیطی را با شاخص‌های معین توصیف کند.
۸. دو مقطع اساسی بحران معرفتی - علمی غرب را تشخیص دهد.
۹. پیامدرنیته را در واکنش به بحران معرفتی غرب توضیح دهد.
۱۰. ناتوانی معرفتی غرب برای توجیه حضور اقتصادی و سیاسی خود در گستره جهان را توضیح دهد.
۱۱. پیامدهای افول سکولاریسم را در جوامع غربی شناسایی کند.



جهان دو قطبی



○ انسجام اجتماعی و چالش‌های نوین

فرهنگ جدید غرب، کدام چالش‌ها و تضادهای اجتماعی را برطرف کرد؟ چه راه‌حلی برای آنها برگزید؟ آیا در این راستا چالش‌های جدیدی به وجود نیامورد؟

فرهنگ غرب، با عقاید و ارزش‌های خود، آرمان‌های نوینی، پیش‌روی انسان قرار داد. جامعه غربی با این عقاید و آرمان‌ها، بسیاری از تضادها و چالش‌های پیشین را پشت سر گذاشت و نظام اجتماعی جدیدی را پدید آورد. دو مورد از چالش‌هایی که جامعه غربی با عقاید و آرمان‌های جدید خود از آنها عبور کرد، عبارت‌اند از:

الف: چالش بین رویکرد نظری و عملی کلیسا

رویکرد نظری کلیسا، رویکردی معنوی و دینی و رویکرد عملی آن دنیوی و این جهانی بود؛ یعنی کلیسا در حالی که مدعی بود زندگی دنیا را با ارزش‌های معنوی و دینی اداره می‌کند، به رفتارهای دنیوی و این جهانی روی می‌آورد.



جامعه غربی، به دلیل اینکه از حلّ این چالش از طریق اصلاح رفتار دنیوی ارباب کلیسا ناتوان بود، به نفی رابطه دین و دنیا پرداخت و از رویکرد نظری معنوی نسبت به این عالم دست شست.

ب: چالش اربابان و قدرت های محلی با قدرت کلیسا

جامعه غربی، این چالش را نیز به نفع قدرت دنیوی شاهزادگان حل کرد و بدین سان دست کلیسا را از زمین هایی که تحت نفوذ آن قرار داشت، قطع کرد.

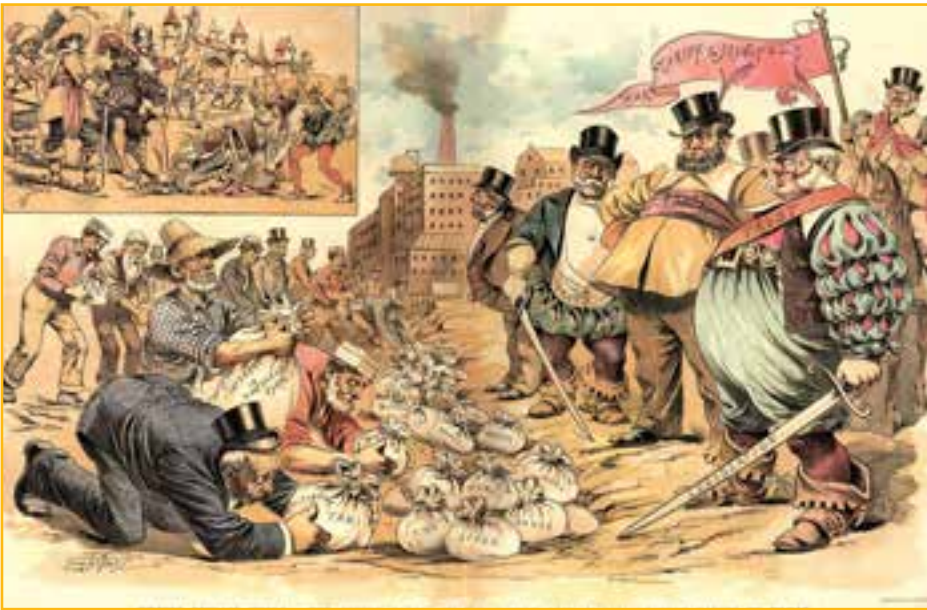
ارزش ها و آرمان های دنیوی در قرن هجدهم موجی از امید آفرید، امید به حاکمیت دنیوی و این جهانی انسان، امید به قدرت و سلطه آدمی بر طبیعت و امید به ایجاد بهشتی که پیش از آن در آسمان به دنبال آن بود.

● سکولاریسم پدیده ای بود که اگر به انکار آسمان معنا نمی پرداخت، دست کم ارتباط آن را با زمین نادیده می انگاشت.

● اومانیسم توجه انسان را به اندیشه و انگیزه او متمرکز می ساخت و انسان را آغاز و انجام همه ارزش ها و آرمان ها معرفی می کرد.

● روشنگری از عقلانیتی سخن می گفت که پرسش از مبدا و معاد را به فراموشی سپرده و ارتباط خود را با ماورای طبیعت و متافیزیک قطع کرده بود و نگاه خود را به طبیعت دوخته و حل همه مسائل بشر را در این عالم نوید می داد.

لیبرالیسم نخستین اندیشه سیاسی بود که از متن ارزش ها و آرمان های جدید می جوشید



فوندال‌ها و بهره‌کنشی از کشاورزان

و جامعه غربی، با سلسله انقلاب‌هایی که بعد از انقلاب فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم انجام داد، تمام راه‌هایی که باید طی می‌کرد، پیموده بود.

بنیان‌های معرفتی و عقاید و ارزش‌های کلان خود را شکل داده بود، نظام اجتماعی پیشین و چالش‌های مربوط به آن را پشت سر گذاشته بود و نظام‌های حقوقی، سیاسی مربوط به خود را ایجاد کرده، و به صنعت و فناوری مناسب با فرهنگ خود دست یافته بود. جامعه غربی با استقرار بر قله پیروزی در حالی که حماسه خود را به پایان رسانده بود، به افق‌های جدیدی دست یافت؛ ولی با مجموعه‌ای از مسائل و چالش‌هایی مواجه شد که به تدریج از متن فرهنگ پیروز بر می‌خاست.

انسجام اجتماعی جدید و نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مربوط به آن در صورتی که با حل چالش‌های پیشین، پاسخگوی اقتضات طبیعی و دنیوی و نیازهای روحی و معنوی آدمیان می‌بود، با چالش‌ها و ستیزهای بنیادین مواجه نمی‌شد، اما فرهنگ جدید غرب، مسیری را برای حل چالش‌های گذشته پیمود که مسائل و مشکلات جدیدی به دنبال آورد.

چالش های جدید به صورت های متفاوتی آشکار می شود؛ مانند:

۱- اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

۲- منطقه ای و فرامنطقه ای

۳- مقطعی و مستمر

۴- خرد و کلان

۵- معنوی و دینی

۶- معرفتی و علمی

۷- درون فرهنگی و بین فرهنگی

۸- تمدنی

۹- ذاتی و عارضی^۱

چالش های نامبرده در بسیاری از موارد متداخل اند؛ مانند اینکه برخی از آنها در عین حال که اقتصادی یا اجتماعی است، می تواند خرد یا کلان نیز باشد. متفکران غربی در اغلب موارد کوشیده اند بر اساس اصول فرهنگی خود از این چالش ها نیز عبور کنند، ولی برخی مواقع به ناگزیر در مسیر عدول از مرزهای هویتی و فرهنگی خود نیز گام برداشته اند.

برای هریک از انواع چالش های یاد شده، نمونه هایی بیان کنید.



۱. چالش های ذاتی ریشه در عقاید و ارزش های درونی یک فرهنگ و جامعه دارد و چالش های عارضی در اثر عوامل خارجی پدید می آیند.

چالش فقر و غنا

نخستین چالشی که در جوامع صنعتی پدید آمد، کدام چالش است و چگونه به وجود آمد؟

لیبرالیسم قرن هجدهم و نوزدهم را لیبرالیسم متقدم می‌نامند. رویکرد لیبرالیسم متقدم، بیشتر رویکردی فردی و اقتصادی است.

لیبرالیسم متقدم، نظام ارباب - رعیتی و ارزش های اجتماعی مربوط به آن را در هم ریخت. کشاورزان را از بردگی عام و گسترده رها کرد و به آنها اجازه داد تا مهاجرت کنند و درباره شیوه زندگی خود تصمیم گیری کنند. موانع ارزشی و هنجارهای نظام اخلاقی پیشین را از پیش پای صاحبان ثروت برداشت^۱ و کشاورزان را به صورت کارگرانی درآورد که سرمایه وجود خود را در معرض خرید صاحبان ثروت و صنعت قرار می‌دادند و سرمایه‌داران نیز آزادانه به استثمار و بهره‌کشی از بردگان جدیدی می‌پرداختند که به حسب ظاهر از همه قید و بندهای پیشین آزاد شده بودند. نظریه پردازان اقتصاد لیبرال، آزادی فعالیت صاحبان سرمایه را ضامن پیشرفت جامعه می‌دانستند و هر نوع مداخله دولت را منع می‌کردند. آنان حتی کمک به مستمندان را بیپهوده می‌دانستند.

در انگلستان که پیشگام در انقلاب صنعتی بود، وضعیت نوانخانه‌ها به گونه‌ای بود که مستمندان مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دادند.



انقلاب صنعتی و بهره‌کشی از کودکان



۱. مانند قابل خرید و فروش شدن زمین.



توماس مالتوس - دیوید ریکاردو



چارلز دیکنز

دیکنز در دومین رمان خود، «الیور توئیست»، در قالب طنزی خشن، نوانخانه‌ها و فیلسوفانی را که الهام بخش و مدافع آنها بودند، به سُخره گرفت. غذای بخور و نمیری که الیور از روی سادگی به آن اعتراض می‌کند، به هیچ وجه اغراق آمیز نیست. مالتوس در نفی حق حیات کسانی که در فقر متولد می‌شوند، معتقد است: «انسانی که در دنیای از قبل تملک شده به دنیا می‌آید، اگر نتواند قدرت خود را از والدینش دریافت کند و اگر جامعه خواهان کار او نباشد، هیچ‌گونه حقی برای دریافت کمترین مواد غذایی یا چون و چرا در مورد مقام و موقعیت خود ندارد. در سفره گسترده طبیعت، جایی برای او وجود ندارد، طبیعت حکم به رفتن او می‌دهد و خود نیز این حکم را اجرا می‌کند.»^۱ ریکاردو از اقتصاددانان کلاسیک، حتی رفاه کارگران را موجب بالاتر رفتن تولید نسل آنها و پیدایش مشکلات بعدی می‌داند و معتقد است:

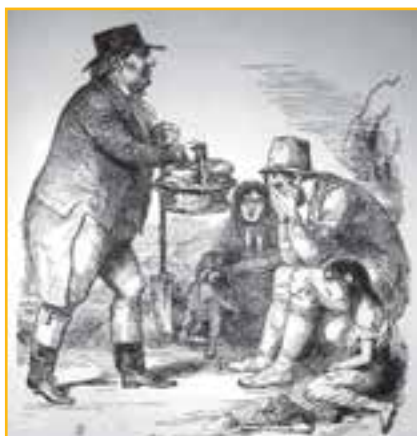


«اگر حکومتگران ما فعالیت خود را به وظایف مشروع خود محدود کنند و بگذارند سرمایه، پرسودترین راه خود را دنبال کند، کالاها قیمت مناسب خود را داشته باشند، استعداد و تلاش،



پاداش طبیعی، بلاهت و حماقت، مجازات طبیعی خود را ببیند و آنها به حفظ صلح، دفاع از مالکیت، کاستن از بهایی که باید برای قانون پرداخته شود، و رعایت صرفه‌جویی در بخش‌های مختلف دولت بپردازند، به بهترین وجه، پیشرفت کشور را تأمین خواهند کرد. اگر دولت این کارها را انجام دهد، مردم بقیه کارها را انجام خواهند داد!

حاکمیت لیبرالیسم اقتصادی موجب شد تا دولتمردان انگلیسی و از جمله لردجان راسل - پدر بزرگ برتراند راسل - که در ژوئن ۱۸۴۶ میلادی جانشین دولت قبلی شده بود، از هر اقدامی برای مقابله با قحطی ایرلند خودداری کنند.



کاریکاتوری مربوط به قحطی ایرلند:
لرد راسل به قحطی‌زدگان سیب زمینی تعارف می‌کند!



لرد جان راسل



این قحطی بیش از یک میلیون نفر مهاجر و قریب به یک و نیم میلیون نفر تلفات جانی داشت. در اوج قحطی ساکنان روسکومون هر چهل و هشت ساعت یک بار برگ کلم جوشیده می خوردند و نه تنها دولت هیچ کمکی به مردم نکرد، حتی مانع از صدور گندم و جو از ایرلند نشد. مردم گرسنه هم با خشم، صدور این غلات را که با حمایت ارتش بریتانیا انجام می شد نظاره می کردند.

لیبرالیسم با تکیه بر شعار آزادی و خصوصاً آزادی اقتصادی، راه استثمار را برای صاحبان ثروت باز کرده و عدالت را در عرصه حیات انسانی نادیده انگاشته بود و بدین ترتیب، نخستین چالش و تضاد که چالش فقر و غناست، در بطن کشورهای غربی شکل گرفت.

اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی در نقد لیبرالیسم متقدم، از دو مفهوم آزادی مثبت و منفی سخن گفته اند. درباره این دو مفهوم بررسی کنید.



○ شکل گیری بلوک شرق و غرب

تقسیم سیاسی جهان به بلوک شرق و غرب چگونه به وجود آمد و چالش این دو بلوک، چه نوع چالشی است؟

برخی اندیشمندان کشورهای اروپایی، برای حل مشکل فاصله فقر و غنا، در چارچوب



استالین، لنین، انگلس، مارکس

ارزش‌ها و آرمان‌های فرهنگ جدید غرب، نظریه‌هایی ارائه دادند. مارکس در نیمه دوم قرن نوزدهم به نقد لیبرالیسم اقتصادی پرداخت. از نظر او چالش‌های ساختار اجتماعی نظام سرمایه‌داری، تنها با یک حرکت انقلابی، قابل حل بود.

نظام اجتماعی مورد نظر مارکس از فردگرایی لیبرالیستی و اقتصاد سرمایه‌داری



مجلس فرانسه در دوران انقلاب

عبور می‌کرد، مالکیت خصوصی را از بین می‌برد و صورتی سوسیالیستی و کمونیستی^۱ پیدا می‌کرد. بعد از انقلاب فرانسه طرفداران نظریه‌های لیبرالیستی در طرف

۱. سوسیالیسم و کمونیسم - در مقابل فردگرایی - دو رویکرد جامعه‌گرا هستند. سوسیالیسم به مالکیت خصوصی معتقد است، ولی مانند سرمایه‌داری آن را مطلق نمی‌داند. کمونیسم به مالکیت فردی مقید نیست. مارکسیسم، ناظر به اندیشه‌های سیاسی مارکس است. مارکس، سوسیالیسم را مرحله‌ای انتقالی برای رسیدن به کمونیسم می‌دانست.



سقوط داس و چکش، نماد نظام کمونیستی



اعلام تجزیه شوروی و حضور تانکها در میدان سرخ مسکو

راست و منتقدان آن در طرف چپ مجلس فرانسه قرار می‌گرفتند. بدین ترتیب، این دو گروه با عنوان دو جریان چپ و راست شناخته شدند.

مخالفان نظام سرمایه‌داری که تحت عنوان جریان چپ قرار می‌گرفتند احزاب و اتحادیه‌های کمونیستی را تشکیل دادند. حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۱۷ میلادی توانست قدرت را در روسیه به دست گیرد.

این دو جریان، طی قرن بیستم بلوک شرق و غرب را شکل دادند. بلوک شرق شامل شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی و چین بود و بلوک غرب، آمریکا و اروپای غربی را در بر می‌گرفت. نظام‌های سوسیالیستی و مارکسیستی با انتقاد از لیبرالیسم قرن هجدهم، عدالت اجتماعی و توزیع مناسب ثروت را شعار خود قرار می‌دادند؛ اما آنها نیز با دو مشکل اساسی مواجه شدند:

● الف: از بین رفتن آزادی افراد: به بهانه عدالت اقتصادی، نه تنها آزادی‌های معنوی، بلکه آزادی دنیوی افراد نیز از بین رفت.

● ب: پیدایش طبقه جدید: طبقه جدیدی در دامان کشورهای سوسیالیستی شکل گرفت که بر مدار قدرت سازمان می‌یافت.

چالش و نزاع بلوک شرق و غرب در تمام قرن بیستم تا فروپاشی بلوک شرق در سال ۱۹۹۱ میلادی ادامه یافت.

این چالش، به لحاظ جغرافیای سیاسی، چالشی منطقه‌ای نبود؛ بلکه چالشی جهانی

بود. بلوک شرق و غرب با دو نظام اقتصادی و سیاسی متفاوت، جهان را به دو قطب اصلی تقسیم کرده بودند.

آمریکا و شوروی به عنوان دو ابر قدرت در کانون این دو قطب قرار داشتند. این دو قطب با آنکه از نظر سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی، در دو بخش متمایز و جدا قرار می‌گرفتند، از جهت فرهنگی به فرهنگ واحدی تعلق داشتند؛ یعنی شرق سیاسی نیز در متن غرب فرهنگی قرار داشت.

مارکسیسم نیز نظریه‌ای بود که در چارچوب بنیان‌های فرهنگی غرب، به حل مسائلی می‌پرداخت که در متن این فرهنگ پدید آمده بود. رویکرد نظری مارکس نسبت به عالم نیز رویکردی سکولار، بلکه ماتریالیستی بود، مارکس قصد عبور از بنیان‌های نظری فرهنگ غرب را نداشت؛ بلکه در چارچوب همان مبانی به حل مسائل اجتماعی جامعه خود می‌پرداخت.

بنابراین، چالش بلوک شرق و غرب از نوع چالش‌هایی بود که درون یک فرهنگ و تمدن واحد پدید می‌آیند، نه از نوع چالش‌هایی که بین فرهنگ‌های مختلف، به وجود می‌آید و چالشی نیست که هنگام تبدیل و تغییر یک فرهنگ و تمدن آشکار می‌شود.



فروپاشی دیوار برلین

در دوران تقسیم دوقطبی جهان به بلوک شرق و غرب، هر یک از کشورهای منطقه خاورمیانه به کدام یک از دو قطب تعلق داشت؟





جهان دو قطبی ،

.....

.....

.....



چالش بلوک شرق و غرب از چالش‌های درون تمدنی جهان غرب است.

.....

.....

.....

.....



.....

.....

.....

.....

جنگ‌ها، بحران‌ها و تقابل‌های جهانی



○ جنگ‌های جهانی

جنگ‌های جهانی اول و دوم چگونه به وجود آمدند؟ جنگ سرد در چه دوره‌ای اتفاق افتاد؟

جامعه بشری در گذشته تاریخ شاهد جنگ‌های فراوان بوده است. امپراطوری‌های بزرگ، اغلب مرزهای خود را با پیروزی در جنگ تعیین می‌کرده‌اند. برخی از جنگ‌ها نیز منشأ دینی و مذهبی داشته یا پوشش مذهبی می‌گرفته‌اند.

آگوست کنت جامعه‌شناس فرانسوی معتقد بود، فاتحان در گذشته تاریخ با غنایم جنگی بر ثروت خود می‌افزودند؛ ولی با رشد علم تجربی و صنعت، ثروت از طریق غلبه بر طبیعت به دست می‌آید. به همین دلیل، بعد از انقلاب صنعتی، جنگ از قاموس بشری رخت بر می‌بندد. از دیدگاه او، جنگ نمی‌تواند در فرهنگ و جامعه جدید غربی، ریشه داشته باشد و وقوع آن در این جوامع، امری عارضی و تحمیلی است.

نیمه اول قرن بیستم، خطا بودن نظریه او را نشان می‌دهد؛ زیرا در این مدت دو جنگ

بزرگ جهانی اتفاق افتاد؛ جنگ اول در سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ میلادی و جنگ جهانی دوم در سال های ۱۹۴۵-۱۹۳۹ میلادی. این دو جنگ، بزرگ ترین جنگ های تاریخ بشریت اند. کشته های این دو جنگ را تا صد میلیون نفر بیان کرده اند. در جنگ جهانی اول، برای نخستین بار از سلاح های شیمیایی استفاده شد و در جنگ دوم، برای اولین بار بمب اتم به کار گرفته شد.

از مهم ترین عوامل وقوع این دو جنگ، رقابت کشورهای اروپایی بر سر مناطق استعماری بود؛ زیرا سرمایه و صنعت نیاز به بازارهای مصرف و نیروی کار ارزان و به بیان هیتلر، نیاز به فضای تنفسی جدید داشت.

دو جنگ اول و دوم با درگیری کشورهای اروپایی آغاز شد. هیچ یک از این دو جنگ، منشأ دینی نداشت و پوشش مذهبی و دینی نیز به خود نگرفت. طرف های درگیر در این دو جنگ، در قالب ایدئولوژی های ناسیونالیستی، لیبرالیستی و سوسیالیستی رفتار خود را توجیه می کردند. بنابراین، زمینه های فرهنگی این دو جنگ نیز ریشه در فرهنگ غرب داشت و با این همه، آتش دو جنگ اول و دوم به کشورهای اروپایی و غربی محدود نشد؛ بلکه همه جهان را درگیر خود ساخت. هر دو جنگ با شکست یکی از دو طرف نزاع پایان پذیرفت و بعد از جنگ دوم نیز صلحی پایدار، استقرار نیافت؛ بلکه پس از پیروزی، بین متفقین دیروز؛ نیز جنگ سایه انداخت. بلوک شرق و غرب هر یک بخشی از جهان را زیر



بمب اتمی که بر روی هیروشیما افتاد



استفاده از سلاح های شیمیایی در جنگ اول جهانی برای اولین بار



نفوذ خود قرار دادند و تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جنگ سرد بین این دو بلوک، به همراه جنگ گرم بین مناطق پیرامونی این دو ادامه یافت.

تداوم جنگ سرد، بازار بخش وسیعی از اقتصاد کشورهای صنعتی یعنی اقتصاد وابسته به تسلیحات نظامی را گرم می کرد. نظریه پردازان غربی پس از فروپاشی بلوک شرق، محورهای عملیاتی جنگ و خونریزی را از کشورهای غربی و ایدئولوژی‌ها و مکاتب غربی به فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی منتقل کرده اند که در دوران استعمار تحت سلطه و اقتدار جهان غرب در آمده بودند.

نظریه جنگ تمدن‌های هانتینگتون، نظریه‌ای^۱ بود که عملیات نظامی قدرت‌های غربی را در قبال مقاومت‌های کشورهای غیر غربی توجیه می‌کرد.



ساموئل هانتینگتون و نقشه جنگ تمدن‌ها

۱. هانتینگتون (۲۰۰۸-۱۹۶۲م) از آخرین مرحله درگیری‌ها در جهان معاصر با نام «جنگ تمدن‌ها» یاد می‌کند. از نگاه او در این مرحله، منبع اصلی درگیری‌ها در جهان؛ عوامل فرهنگی است. او جهان را به حوزه‌های تمدنی متفاوتی تقسیم می‌کند و شکاف میان حوزه‌های تمدنی و فرهنگی را منشأ درگیری‌های آینده می‌پندارد و معتقد است در این میان بزرگ‌ترین تهدید برای غرب، فرهنگ اسلامی است.



استالین، روزولت و چرچیل. تهران. آذر ۱۳۲۳



جنگ بین کره شمالی و کره جنوبی

پیامدهای اقتصادی جنگ جهانی اول و پیامدهای سیاسی جنگ جهانی دوم را در ایران تحلیل و بررسی کنید.



بحران‌های اقتصادی

بحران‌های اقتصادی چگونه اتفاق می‌افتد و چه چالش‌هایی به دنبال می‌آورد؟

بحران‌های اقتصادی آسیبی است که به نظام اقتصادی وارد می‌شود. در یک بحران اقتصادی، قدرت خرید مردم و مصرف‌کنندگان به شدت کاهش می‌یابد. تولیدکنندگان، بازار فروش خود را از دست می‌دهند و در نتیجه، کارخانه‌ها تعطیل می‌شوند و کارگران بیکار می‌گردند. این نوع بحران که با نامتعادل شدن سیستم عرضه و تقاضا و از بین رفتن بازار مصرف همراه است می‌تواند در اثر عوامل مختلفی ایجاد شود.

بحران‌های اقتصادی با شدت و ضعف‌های متفاوت در دوره‌های متناوب در تاریخ اقتصاد غرب پدید آمده‌اند. نخستین بحران اقتصادی در سال ۱۸۲۰ میلادی در انگلستان به وجود آمد و مهم‌ترین آنها در فاصله بین دو جنگ اول و دوم در سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۳ میلادی شکل گرفت. در این بحران، ۴۰ میلیون کارگر بیکار شدند. هزاران مؤسسه ورشکست شد و زیان اقتصادی ناشی از آن کمتر از زیان اقتصادی جنگ اول جهانی نبود. بحران اقتصادی اخیر از سال ۲۰۰۸ شروع شده است و به رغم تلاش‌هایی که برای مهار کردن آن انجام می‌شود به تدریج بر دامنه آن افزوده می‌شود.

چالش‌های اجتماعی مربوط به بحران اقتصادی با چالش‌های مربوط به مسئله فقر و غنا از این جهت که هر دو هویت اقتصادی دارند، مشترک‌اند، ولی تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. چالش فقر و غنا چالشی مستمر در نظام سرمایه‌داری غربی است، و چالش‌های مربوط به بحران‌های اقتصادی، اغلب دوره‌ای و مقطعی است.

آسیب‌های مربوط به فقر و غنا همواره متوجه قشر فقیر و ضعیف جامعه است، ولی آسیب‌های مربوط به بحران اقتصادی مجموعه نظام اجتماعی را در بر می‌گیرد. البته سرمایه‌داران به رغم آسیب‌هایی که می‌بینند همواره با استفاده از ابزارها و اهرم‌هایی که دارند فشارهای ناشی از بحران‌های اقتصادی را از اصل نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌های انباشته به اقشار ضعیف و محروم و تولیدکنندگان خرد انتقال می‌دهند. به همین دلیل، بحران اقتصادی اغلب با مسئله فقر و غنا پیوند می‌خورد و بر دامنه آن می‌افزاید.

انتقال بحران به قشر محروم و مستضعف جامعه می‌تواند موجب تحریک آنان شود و همچنین مقاومت محرومان نیز می‌تواند به دامنه بحران بیفزاید و یک بحران اقتصادی در صورتی که کنترل نشود می‌تواند به فروپاشی نظام‌های سیاسی منجر شود. بحران‌های اقتصادی در دوره‌های نخستین به کشورهای غربی محدود می‌شد و از عوامل داخلی آنها اثر می‌پذیرفت، ولی با شکل‌گیری اقتصاد جهانی و کاهش اهمیت مرزهای سیاسی و جغرافیایی، بحران‌های منطقه‌ای به سرعت آثار و پیامدهای جهانی خود را آشکار می‌سازد.





درباره جنبش وال استریت چه می‌دانید؟ این جنبش مربوط به کدام یک از چالش‌های پیش گفته است؟ بحران اقتصادی ۲۰۰۸ میلادی چه تأثیری بر آن داشته است؟



○ شمال و جنوب

شمال و جنوب به کدام کشورها اشاره دارد و اصطلاحات مشابه آنها کدام است؟ و چالش آنها چه نوع چالشی است؟

به دلیل اینکه بیشتر کشورهای صنعتی و ثروتمند در نیمکره شمالی زمین و اغلب کشورهای نیمکره جنوبی کشورهای فقیرند، از تقابل کشورهای غنی و فقیر به تقابل شمال و جنوب یاد می‌کنند. شمال و جنوب، بعد از جنگ جهانی دوم بیشتر به کار برده شد؛ زیرا برخی از اندیشمندان معتقد بودند که چالش بلوک شرق و غرب چالش اصلی نیست؛ بلکه چالش اصلی چالش بین کشورهای غنی و فقیر است.

اصطلاحات سیاسی مشابه دیگری نیز برای اشاره به این چالش وجود دارد؛ مانند جهان اول و دوم و جهان سوم؛ کشورهای توسعه یافته و عقب مانده؛ مرکز و پیرامون؛ استعمارگر و استعمارزده.

مراد از جهان اول، کشورهای سرمایه داری بلوک غرب است و منظور از جهان دوم، کشورهایی است که در کانون بلوک شرق قرار گرفته‌اند و جهان سوم، کشورهای دیگری هستند که خارج از این دو بلوک قرار داشته و تحت نفوذ آنها واقع می‌شدند.

از کشورهای صنعتی و ثروتمند با عنوان کشورهای توسعه یافته نیز یاد می‌شود و به

کشورهای دیگر هنگامی که با آنها مقایسه می شوند، کشورهای عقب مانده، توسعه نیافته یا در حال توسعه می گویند. این اصطلاحات به این نکته اشاره دارد که کشورهای توسعه یافته الگوی کشورهای دیگرند و باید مسیر آنها را ادامه دهند.

اصطلاح مرکز و پیرامون به نقش مرکزی کشورهای ثروتمند و صنعتی اشاره دارد. این اصطلاح را کسانی به کار می برند که معتقدند، کشورهای پیرامونی به سبب نوع عملکرد کشورهای مرکزی، در موقعیتی فقیرانه قرار می گیرند. بر اساس این نظر، جوامع غربی، چالش های درونی خود را از طریق استثمار اقتصادی کشورهای غیر غربی حل می کنند؛ زیرا آنها با ثروتی که از کشورهای پیرامونی به دست می آورند، سطح عمومی رفاه را برای کارگران و اقشار ضعیف جوامع غربی تأمین می کنند و مشکلات حادّ درونی را به بیرون از مرزهای خود انتقال می دهند. بحران های اقتصادی، جنگ ها و جبهه بندی های درونی خود را با سرمایه گذاری های مشترک و معاهدات بین المللی، مدیریت می کنند. این معاهدات بین المللی به گونه ای است که انتقال ثروت از کشورهای پیرامونی به کشورهای مرکزی را تسهیل می کند.

اصطلاح استعمارگر و استعمار زده را نسبت به کشورهای غنی و فقیر، کسانی به کار می برند که چالش و نزاع بین این دو دسته کشور را به ابعاد اقتصادی محدود نمی کنند و به ابعاد فرهنگی آن نیز نظر دارند. از نظر این گروه، مشکل کشورهای فقیر تنها ضعف اقتصادی و صنعتی آنها نیست؛ بلکه خودباختگی فرهنگی و الگوپذیری مقلدانه آنها از کشورهای صنعتی است.

تقابل شمال و جنوب تقابلی جهانی است و در صورتی که چالش های مربوط به آن فعال شوند بسیاری از چالش های درونی کشورهای غربی، دیگر بار فعال خواهند شد.

کشورهای شمال و جنوب،

کشف می‌ری

در نظام سرمایه داری غربی، چالش فقر و غنا، چالشی مستمر و چالش های مربوط
به بحران های اقتصادی اغلب دوره ای و مقطعی است..

کنترل

سازمان

بحران های زیست محیطی، معرفتی و معنوی



○ بحران زیست محیطی و جنبش های اجتماعی مربوط به آن

نگاه فرهنگ های مختلف به طبیعت چگونه است؟ فرهنگ مدرن غرب چگونه به طبیعت می نگرد؟ بحران محیط زیست چیست و چه چالش هایی را به دنبال آورده است؟

محیط طبیعی که در آن زندگی می کنیم محیط زیست ما را تشکیل می دهد. برخی مسئله طبیعت و محیط زیست را مشکل سرنوشت ساز قرن بیستم دانسته اند. برخی این مشکل را ناشی از نوع برداشتی می دانند که انسان مدرن و فرهنگ غرب از عالم طبیعت دارد. فرهنگ مدرن، طبیعت را ماده خام و بیجان می داند که در معرض تصرفات انسان قرار می گیرد. در این فرهنگ، انسان بر این گمان است که با تسخیر طبیعت و تصرف در آن، تمامی مسائل و مشکلات تاریخی خود را حل می کند.

در نگاه توحیدی، طبیعت و هر چه در آن است، آیات و نشانه های حکمت و رحمت خداوند است و همه موجودات طبیعی با ادراک و معرفتی که دارند به تسبیح خداوند



مشغول بوده و به سوی او باز می‌گردند.

در نگاه اساطیری نیز طبیعت، مادهٔ خام نیست؛ بلکه علاوه بر ظاهر دنیوی و این جهانی از ابعاد و نیروهای ماورائی نیز برخوردار است.

فرهنگ‌های پیش از مدرن به دلیل نگاه غیر دنیوی خود به طبیعت، برای تصرف طبیعت از نیروهای معنوی نیز استفاده می‌کردند. انسان مدرن به دلیل نگاه دنیوی و سکولار به طبیعت، دیدگاه‌های دینی و معنوی به طبیعت را کودکانه می‌پندارد و به تناسب انکار یا غفلت از ابعاد معنوی طبیعت، تصرف در طبیعت را تنها با فنون و روش‌های طبیعی انجام می‌دهد. گسترش سریع صنعت و تکنولوژی مدرن نیز محصول همین رویکرد است.

انقلاب صنعتی نقطهٔ عطفی بود که انسان مدرن از افق آن، پیروزی بر طبیعت را به خود نوید می‌داد، ولی از همین افق، طبیعت، نخستین مسائل و مشکلات خود را نشان داد.

شهرهای صنعتی اولین مراکزی بودند که با محیطی آلوده مواجه شدند. گسترش زندگی مدرن بر گسترهٔ انواع آسیب‌های زیست محیطی افزود. بحران امروز به منطقه‌ای خاص محدود نمی‌شود و همهٔ محیط طبیعی زندگی انسان اعم از آب، خاک و هوا را فرا گرفته‌اند. از جملهٔ این آسیب‌ها عبارت‌اند از:



- آلودگی هوا در اثر گازهای شیمیایی، ریزگردها و فلزات سنگین
- تخریب لایهٔ اوزون در اثر افزایش تولید گازهای گلخانه‌ای
- از بین رفتن منابع آب، در اثر آلودگی آب‌های سطحی و زیرزمینی
- آلودگی دریاها در اثر عوامل فیزیکی و شیمیایی



- بارش باران‌های اسیدی در اثر آلودگی آب و هوا
 - از بین رفتن مراتع، جنگل‌ها و به دنبال آن، جاری شدن سیل‌های خانمان برانداز
 - گرم شدن طاقت فرسای بسیاری از مناطق و خشکسالی
 - مسمومیت خاک‌ها و تجمع مواد زاید تجزیه‌ناپذیر، سموم آفت‌کش، مواد رادیواکتیو و پلیمرها
 - تهی شدن منابع طبیعی تجدیدناپذیر به منظور استفاده روزافزون انسان معاصر
 - در معرض نابودی قرار گرفتن حدود یک سوم از انواع جانوران و گیاهان روی زمین.
- بحران زیست محیطی و چالش مربوط به آن، ابتدا بر مدار رابطهٔ انسان با طبیعت قرار داشت، ولی به تدریج به حوزه‌های مختلف روابط انسانی و اجتماعی نیز منتقل شد.
- کنفرانس‌های بین‌المللی که تاکنون در این باره برگزار شده، از شتاب بحران نکاسته‌اند و اعتراض‌ها و واکنش‌های مردمی در دهه‌های اخیر نیز جنبش‌های اجتماعی جدیدی پدید آورده است. برخی از این جنبش‌ها، این بحران را ناشی از فرهنگ مدرن جامعهٔ غربی دانسته و انتقادات خود را متوجه بسترهای معرفتی این فرهنگ کرده‌اند و برخی دیگر بازگشت به رویکردهای معنوی به طبیعت را راه‌گریز از بحران می‌دانند.



ریزگردها در شهر اهواز



پرندۀ آلوده به نفت بر اثر نشست نفت‌کش.

○ بحران معرفتی - علمی و پسامدرنیته

رویکرد معرفتی - علمی فرهنگ پس از رنسانس برای حل کدام بحران غرب شکل گرفت؟ و بحران معرفتی - علمی در فرهنگ مدرن غرب چگونه پدید آمد؟

در فرهنگ قرون وسطی، کتاب مقدس و شهود آباء کلیسا معتبرترین راه شناخت جهان بود و به موازات آن، دو ابزار استدلال عقلی و تجربی نادیده گرفته می شد. در دوران رنسانس این روش معرفتی، مورد تردید قرار گرفت و به تدریج به بحران کشیده شد.

جهان غرب برای برون رفت از این بحران معرفتی، به تناسب رویکرد دنیوی خود به سوی نوعی از روشنگری پیش رفت که جایگاه وحی و شهود را در شناخت علمی نادیده انگاشت و به شناخت استدلالی عقلی و تجربی بسنده می کرد.

شناخت استدلالی عقلی جدید نیز به دلیل رویکرد دنیوی و این جهانی انسان مدرن بیش از دو سده دوام نیاورد. به همین دلیل در قرن نوزدهم و بیستم، شناخت حسی و تجربی تنها راه شناخت علمی قلمداد شد.

اندیشمندان و عالمان غربی در تمام دوران پس از رنسانس با خوشبینی نسبت به روش علمی خود، به دنبال حل مسائلی بودند که در پیش روی آنان قرار می گرفت.

در قرن نوزدهم جامعه شناسان به دنبال آن بودند تا درباره حقایقی که پیامبران از طریق وحی درباره جامعه بشری بیان کرده اند یا آنکه عالمان با استدلال های عقلی، به آن رسیده اند، با روش حسی و تجربی داوری کنند. به همین دلیل جامعه شناسی قرن نوزدهم روش تجربی خود را تنها راه درست برای شناخت حقایق امور می دانست و آگاهی ها و علوم دیگر جوامع را غیرعلمی و مربوط به دوران کودکی بشر می خواند و بر اساس همین باور نیز حضور استعماری غرب در دیگر جوامع را برای خود و دیگران توجیه می کرد؛ یعنی غرب با ترویج معنای مدرن علم، این مطلب را به ذهنیت نخبگان جوامع غیرغربی القا می کرد که پیروی از فرهنگ

غربی تنها راه پیشرفت و توسعهٔ دیگر فرهنگ هاست.

بحران هنگامی آغاز شد که محدودیت‌های علمی دانش تجربی و همچنین وابستگی آن به معرفت‌های غیرتجربی و غیرحسی آشکار شد. در نیمهٔ اول قرن بیستم با روشن شدن محدودیت‌های علم حسی - تجربی، علم از ارائهٔ جهان بینی و داوری‌های ارزشی دست‌شست و به این ترتیب، روشنگری مدرن به مسائل و امور طبیعی محدود شد. در نیمهٔ دوم قرن بیستم با روشن شدن اینکه علم حسی و تجربی نیازمند برخی معرفت‌های غیرحسی و غیرتجربی است استقلال معرفت تجربی از دیگر معرفت‌ها مخدوش شد و به دنبال آن پرسش از مبانی غیرتجربی علم مدرن و مبانی رقیب آن شکل گرفت.

امکان استفاده از مبادی مختلف نشان داد که علوم حسی و تجربی با استفاده از مبانی گوناگون، می‌توانند صورت‌های متفاوتی داشته باشند. در نتیجه، علم تجربی غربی تنها تفسیر ممکن از جهان طبیعت نیست؛ بلکه تفسیرهای متناسب با فرهنگ‌های دیگر نیز می‌تواند وجود داشته باشد.

پرسش از مبانی علوم تجربی غربی، در حقیقت پرسش از بنیان‌های هویتی فرهنگ غرب و پرسش از لایه‌های عمیق این فرهنگ بود و با این پرسش، بحران معرفتی - علمی در دو بُعد ظاهر شد.



اول: افول روشنگری و شکل‌گیری جریان‌های پُست مدرن.

روشنگری مدرن از قرن نوزدهم صورتی تجربی و حسی پیدا کرده بود. از دیدگاه عالمان تجربی، شناخت غیر تجربی شناختی علمی و روشنگرانه نبود، ولی اینک با دانستن اینکه علم تجربی بدون استفاده از معرفت‌های غیر تجربی شکل نمی‌گیرد، استقلال معرفت علمی - تجربی نسبت به معرفت‌های غیر تجربی مخدوش شد و در نتیجه هویت روشنگرانه آن مورد تردید قرار گرفت.

انکار و تردید در روشنگری به منزله انکار و تردید در هویت معرفت‌شناختی جهان مدرن بود. دانشمندانی را که در اصل روشنگری علم مدرن تردید کردند، دانشمندانی می‌دانند که از اصول جهان مدرن عبور کرده‌اند و به فراسوی آن راه برده‌اند و به همین دلیل آنها را پسامدرن می‌خوانند.

دوم: ناسازگاری بین ابعاد معرفتی - علمی با نیازهای اقتصادی و سیاسی جهان غرب. فیلسوفان پسامدرن هنگامی در اصول و مبانی فرهنگ غرب، تردید کردند که سیاست و اقتصاد جهان غرب ابعاد جهانی پیدا کرده بود.

فرهنگی که با حضور گسترده سیاسی و اقتصادی خود دیگر فرهنگ‌ها را به چالش کشانده است، بیش از همه نیازمند به معرفت و علمی است که حضور جهانی آن را توجیه کند. حال آنکه اندیشه‌های پسامدرن فاقد این ظرفیت‌اند. ناتوانی جهان غرب برای توجیه حضور جهانی خود، در شرایطی که اقتصاد و سیاست او نیاز به این حضور دارد از بُعد دیگری از بحران حکایت دارد، بحرانی که ناشی از ناسازگاری بین عملکرد اقتصادی سیاسی غرب با توانمندی‌های معرفتی و علمی آن است.

فرهنگی که توان معرفتی خود را برای دفاع از ابعاد گسترده اقتصادی و سیاسی خویش از دست می‌دهد به حیوان فرتوتی می‌ماند که به رغم جثه عظیم و حجیم خود به دلیل ناتوانی روحی، زمین‌گیر و آسیب‌پذیر شده باشد.

دو بحران معرفتی - علمی مربوط به آغاز و انجام فرهنگ جدید غرب را با یکدیگر مقایسه کنید.



○ بحران معنویت و پساسکولاریسم

بحران معنویت چه زمانی و چرا در تاریخ فرهنگ غرب پدید آمد؟ جامعه شناسان با چه نام هایی از آن یاد کرده اند؟ این بحران چه پیامدهایی داشته است؟

انسان غربی در فرهنگ مدرن، آخرین گام تاریخی بشر را در رویکرد دنیوی و این جهانی برداشت. در این فرهنگ، دنیوی گرایی و سکولاریسم بدون آنکه پوشش قدسی و دینی به خود گیرد به صورت آشکار مطرح شد. در فرهنگ مدرن، گرایش ها و رفتارهای دینی تنها با توجیه و پوشش دنیوی امکان مطرح شدن دارند.

سکولاریسم و دنیوی گرایی به ترتیب در حوزه های هنر، اقتصاد، سیاست و علم مطرح شد و فرهنگ خاص هر یک از این حوزه ها، سکولار و دنیوی شد؛ اما فرهنگ عمومی جامعه غربی، آن هم در محدوده زندگی خصوصی همچنان دینی باقی ماند.

برخی جامعه شناسان بر این گمان بودند که دین طی قرن بیستم از آخرین عرصه حضور خود؛ یعنی از قلمرو فرهنگ عمومی نیز بیرون خواهد رفت؛ اما واقعیت، خلاف این پیش بینی را نشان داد.

طی قرن بیستم نه تنها دین از فرهنگ عموم مردم خارج نشد؛ بلکه سال های پایانی قرن بیستم شاهد بازگشت مجدد نگاه معنوی و دینی، در سطوح مختلف زندگی انسان ها بود. بعضی از این موج بازگشت که نشانه بحران معنویت در فرهنگ غرب است با عنوان «افول سکولاریسم» یاد کردند و برخی دیگر عنوان «پساسکولاریسم» را برای آن به کار بردند.

مهم ترین علت تداوم باور دینی و معنوی در زندگی انسان، نیاز فطری آدمی به حقایق قدسی و ماوراءطبیعی است. یک فرهنگ علاوه بر آنکه به نیازهای جسمانی و دنیوی انسان پاسخ می دهد، باید به نیازهای معنوی و قدسی او نیز پاسخ دهد. همان گونه که بی توجهی به ابعاد دنیوی به بهانه رویکرد معنوی، به بحران فرهنگی منجر می شود، غفلت از ابعاد معنوی به بهانه رویکرد دنیوی صورت دیگری از بحران را به دنبال می آورد.

معانی و حقایق ماوراء طبیعی به پرسش های اساسی وجود انسان پاسخ می دهند،